

بررسی زندگی، احوال و اقوال ابوعثمان حیری

داود اسپرهم*

امید سلطانی**

چکیده

آشنایی با مشاهیر صوفیه منجر به شناخت بهتری از تصوف و ادبیات عرفانی می شود. از جمله پیشگامان و نام آوران تصوف در خراسان ابوعثمان سعید حیری نیشابوری (۲۹۸_۲۰۳ ه.ق) است. او را گسترش دهنده تصوف در خراسان می دانند. ابوعثمان حیری در ری متولد شد. در جوانی شاگرد یحیی بن رازی بود. پس از چندی به کرمان رفت و مرید شاه بن شجاع کرمانی شد. سپس به نیشابور عزیمت کرد و ابوحفص حداد را مراد خود کرد و تحت تاثیر او، در تصوف شیوه ملامتیه را در پیش گرفت. جایگاه ابوعثمان برای اهل خراسان همچون جایگاه جنید برای اهل عراق بود. برخی از مؤلفان صوفیه او را در سخن ضعیف اما در عمل به احکام شریعت قوی و همچنین او را مردی مستجاب الدعوه و صاحب کرامات دانسته اند. ابوعثمان ظاهراً تالیفاتی داشته و کلاباذی او را در شمار کسانی آورده که در معاملات، کتاب تصنیف کرده است. بر اساس نظریات یونگ او شخصیتی درون گرا داشته است. همچنین بر اساس نظریات کرچمر مبنی بر روابط روان و جسم، ابوعثمان حیری شخصی لاغراندام بوده است. در این جستار اقوال و احوال ابوعثمان حیری از منابع معتبر صوفیه جمع آوری و طبقه بندی شده و سپس با بررسی و تحلیل این منابع، اندیشه های او تبیین شده است. این نوع تحقیقات به شناخت جایگاه تصوف در ایران و فهم دقیق تر متون عرفانی کمک می کند.

واژه های کلیدی: ابوعثمان حیری، تصوف، ملامتیه، ادبیات عرفانی

مقدمه

ابوعلی سینا در تعریف عرفان و تفاوت آن با زهد و عبادت گفته است: «معرض از متاع دنیا و خوشی های آن، او را زاهد خوانند و آن کس را کی مواظبت باشد بر اقامت نفل عبادت از نماز و روزه، او را عابد خوانند و آن کس را کی فکر خود صرف کرده باشد به قدس جبروت و همیشه متوقع شروق نور حق بود اندر سر خود، او را عارف خوانند. این احوال کی برشمردیم بود کی بعضی با بعضی مترکب شود» (ابن سینا، ۱۳۳۲: ۲۴۷).

ابوعثمان حیری عارفی زاهد و عابد است که در گسترش عرفان و تصوف در خراسان نقش چشمگیری داشته است. او تصوفی مبتنی بر شریعت را انتخاب و تبلیغ می کند. با توجه به این که او از صوفیان برجسته خراسان است و یاران و مریدان بسیاری دارد، پژوهش در زندگی، آراء و احوال او منجر به شناخت بهتری از تصوف و عرفان در قرن سوم هجری می شود. در این زمینه محمد جواد شریعت کتابی تحت عنوان پیران خراسان تألیف کرده که در آن فقط به گردآوری اطلاعات در مورد صوفیان و عارفان خراسان از جمله ابوعثمان حیری پرداخته است. نگارندگان در این جستار اقوال و احوال ابوعثمان حیری را از منابع معتبر صوفیه جمع آوری کرده و به بررسی و تحلیل اندیشه های این صوفی صاحب مسلک پرداخته اند. همچنین بر اساس نظریات یونگ و کرچمر شخصیت او را تحلیل کرده اند.

بررسی شخصیت ابوعثمان حیری بر اساس نظریات یونگ و کرچمر

«کارل گوستاو یونگ آدمیان را بر حسب اینکه بیشتر متوجه عالم برون باشند یا عالم درون به دو گروه تقسیم می کنند. گروه اول را برون گرا و گروه دوم را درون گرا می خوانند، [...] پس از آن در تعریف برون گرایی می گوید: هنگامی که توجه به اشیاء و امور خارج چنان شدید باشد که افعال ارادی و سایر اعمال اساسی آدمی نتیجه ارزیابی ذهنی نباشد، بلکه معلول مناسبات امور و عوامل خارجی باشد، این وضع و حال برون گرایی خوانده می شود و وقتی این امر کسی را عادی گردد، آن کس برون گرا نام می گیرد. برعکس آن، شخص درون گرا

غالباً متوجه عوامل ذهنی است و زیر نفوذ آنها قرار دارد. شک نیست که او شرایط و اوضاع و احوال خارجی را می بیند؛ ولی در او عوامل و عناصر ذهنی برتری و مزیت دارند و حاکم بر احوال و رفتار اوست» (سیاسی، ۱۳۵۴: ۸۲-۸۳). سپس یونگ این دو گروه را به هشت طبقه دیگر تقسیم می کند. بر اساس پژوهش نگارندگان ابوعثمان حیری در گروه درون گرایان قرار دارد که در ادامه این جستار ویژگی های این گروه را با توجه به زندگی و سخنان ابوعثمان تطبیق داده می شود.

کرچمر، روان پزشک آلمانی آدمیان را از نظر شکل ظاهر بدن به سه دسته فربه تنان، لاغراندامان و سخت پیکران تقسیم می کند. بنا بر مطالعات نگارندگان ابوعثمان حیری ویژگی های دسته دوم، یعنی لاغراندامان را دارد. در ذیل ویژگی های روانی و اخلاقی این دسته گفته می شود. «از نظر خو و منش، یعنی صفات روانی و اخلاقی، لاغر اندامان دیرجوش، گوشه گیر، خیالباغ هستند. کمتر به عالم خارج توجه دارند، بیشتر در خود فرو می روند. گاهی خود را شاد و پر نشاط نشان می دهند و گویی از بودن در جمع و معاشرت با دیگران لذت می برند، ولی واقع این است که همیشه خود را به گوشه گیری و خیال پروری نیازمند احساس می کنند. از لحاظ عقلانی اهل دلیل و منطق هستند. [...] از میان لاغر اندامان، استادان، علمای اخلاق، افراد متعصب، نقشه کشان و طراحان اصولی برمی خیزند. [...] این تیپ از مردمان در تقسیم بندی یونگ در ردیف درون گرایان جای می گیرند» (سیاسی، ۱۳۵۲: ۱۵۷-۱۵۹).

بررسی زندگی و احوال ابوعثمان حیری

«ابوعثمان سعد یا سعید بن اسماعیل حیری رازی فقیه صوفی بمائه سیم (۲۰۳ ق) در ری ولادت یافت. اصل او از ری و منشا و مقام وی به نیشابور در محله حیره بود و انتساب او بدین محله است. او پس از فرا گرفتن علوم ظاهر به خدمت ابوحفص حداد و شاه شجاع کرمانی رسید و به مجاهدات و ریاضات مراتب سلوک پیمود و خود یکی از مشایخ بزرگ

تصوف و عرفان است» (دهخدا، مدخل ابوعثمان). عطار در تذکره الاولیا در مورد او می گوید: «آن حاضر اسرار طریقت، آن ناظر انوار حقیقت، آن ادب یافته عَبَّه عبودیت، آن جگرسوخته جذبه ربوبیت، آن سبق برده در مریدی و پیری، قطب وقت، ابوعثمان حیری_رحمة الله علیه_ از اکابر این طایفه و از معتبران اهل تصوف بود، رفیع قدر و عالی همت و مقبول اصحاب بود و مخصوص به انواع کرامات و ریاضات. وعظی عالی داشت و اشاراتی بلند. در فنون علوم شریعت و طریقت کامل و سخنی موزون و موثر داشت و هیچکس را در بزرگی او سخن نیست، چنان که اهل طریقت در عهد او چنین گفتند که: در دنیا سه مردند که ایشان را چهارم نیست؛ ابوعثمان در نیشابور و جنید در بغداد و ابو عبدالله بن الجَلَّا به شام» (عطار، ۱۳۶۳: ۴۷۵). با توجه به تاریخ بغداد مشخص می شود که او دو زن داشته که زن اولش لنگ و یک چشم و بدخلق بوده و ابوعثمان برای رضای خدا با او ازدواج می کند و زن دومش مریم دختر ابو حفص حداد است (رک، خطیب بغدادی، ۱۳۱۰، ج ۹: ۱۰۱).

«وی را امام و مقتدای ربانی گفته اند و ربانی آن بود که شاگردان را به کهنه علم پیروانند تا قوی شوند علم مهین را و وی چنین بود» (جامی، ۱۳۳۶: ۸۶). از یاران و مریدان ابوعثمان می-توان به ابو محمد عبدالله بن محمد رازی، ابوالحسن علی بن احمد بن سهل بوشنجی، ابو عبدالله محمد بن حسن ترغبدی و ابوبکر محمد بن احمد بن جعفر الشهبی نام برد. عبدالله محمد رازی در مورد ابوعثمان می گوید: «جنید و زویم و یوسف بن حسین و محمد بن فضل و ابو علی جوزجانی و غیر ایشان را _رحمهم الله_ از مشایخ بسی یافتیم، هیچ کس را از این قوم شناساتر به خدای از ابوعثمان حیری ندیدیم» (عطار، ۱۳۶۳: ۴۷۵). ابوعثمان از حال درونی یاران و مریدان خود آگاه بوده و از صوفیانی محسوب می شود که قدرت ضمیرخوانی داشته است. قشیری در این باره حکایتی دارد. «گویند میان زکریاء سختنی و میان زنی وقتی سببی رفته بود پیش از توبه وی، روزی بر سر ابوعثمان حیری ایستاده بود، پس از آنکه از شاگردان خاص او بود، تفکر می کرد اندر کار او. ابوعثمان سر برآورد و گفت: شرمنداری» (قشیری، ۱۳۴۵:

۳۷۰-۳۷۱). نهن بینى یكى از ویژگی‌هاى درون‌گرایانِ شهودى است. (رك. بيلسكر، ۱۳۸۸):

(۵۹)

حكایاتى نیز در مورد زندگى ابوعثمان در متون مختلف صوفیه آمده است، از جمله آنها مى‌توان به حكایت ذیل اشاره كرد كه نشان دهنده فروتنى و صبورى این صوفى والا مقام است. «گویند وقتى ابوعثمان به كویى مى‌شد، طشتى خاكستر از بامى انداختند، بر سر وی افتاد. شاگردان زبان اندر آن كس گشادند و چیزها همى گفتند. ابوعثمان گفت: هیچ چیز مگویند او را، هر كه مستحق آن بود كه آتش به وی ریزند و به خاكستر صلح كنند، جای خشم نباشد» (قشیری، ۱۳۴۵: ۳۹۸).

خونسردى و دیر عصبانى شدن یكى از ویژگی‌هاى درون‌گرایان است كه در این حكایت دیده مى‌شود. (رك. سیاسى، ۱۳۵۲: ۱۵۸)

ابوعثمان شیخى صاحب خانقاه و بانفوذ بوده است. حكایتى در تذکره الاولیا آمده است كه نشان مى‌دهد كه شیخ چگونه با امر به معروف و نهی فاسد را اصلاح مى‌كند و به گونه‌اى نقش یك مصلح اجتماعى را ایفا مى‌كند. «نقل است كه جوانى قلاش مى‌رفت و ربابى در دست داشت و سرمست. ناگاه ابوعثمان را بدید. موى در زیر كلاه پنهان كرد و رباب در آستین كشید. پنداشت كه شیخ احتساب خواهد كرد. ابوعثمان از روى شفقت نزدیک او شد و گفت: مترس، كه برادران همه یكى باشند. جوان چون آن بدید، توبه كرد و به خانقاه شد. شیخ غسل فرمود و خرقة در وی پوشید و سر برآورد و گفت: الهی! من از آن خود كردم، باقى تو را مى‌باید كرد. در ساعت واقعه مردان به وی فرو آمد، چنانكه ابوعثمان در آن واقعه متحیر شد. نماز دیگر ابوعثمان مغربى برسید. ابوعثمان حیرى گفت: ای شیخ! از رشك مى‌سوزم كه هر چه ما به عمرى طمع داشتیم، رایگان در کنار این جوان نهادند كه از شكمش بوى خمر مى‌آید. تا بدانى كه كار، خدای دارد نه خلق» (عطار، ۱۳۶۳: ۴۷۸). ابوعثمان در این حكایت از چشم خداوند به خلق نگاه مى‌كند و سیر الی الخلق بالحق دارد.

ابوعثمان تفاسیری بر آیات قرآن دارد که نمونه هایی از آن در رساله قشیری، تذکره الاولیاء، کشف الاسرار و... آمده است که در ذیل به ذکر سه نمونه بسنده می شود.

«ابوعثمان در تفسیر: "إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ". گفت: باز آیند اگر چه از مخالفت ها سرگردان شده باشند» (قشیری، ۱۳۴۵: ۱۴۵). «و گفت: خدای تعالی واجب کرده است بر کرم خویش عفو کردن بندگان که تقصیر کرده اند، در عبادت که فرموده است: كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (عطار، ۱۳۶۳: ۴۸۲). آسان گیری ابوعثمان در مسائل دینی به عنوان یک فقیه صوفی در تفسیر این آیه مشخص است. او بزرگواری و لطف الهی را مقدم بر عبادت افراد می داند.

«اینست که الله گفت: "وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ" قَالَ بَعْضُهُمْ طَيِّبًا بَدْوَامِ الْأَمْنِ وَ عَدْلِ السُّلْطَانِ وَ طَاعَةِ الْمُطِيعِينَ". قَالَ ابوعثمان: "هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ يَظْهَرُ عَلَى الْجَوَارِحِ أَنْوَارِ الطَّاعَاتِ". "وَالَّذِي خُبْتُ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكْدًا". "قَلْبُ الْكَافِرِ لَا يَظْهَرُ عَلَى الْجَوَارِحِ إِلَّا مُخَالَفَاتٍ" (میبیدی، ۱۳۳۸، ج ۳: ۶۴۲). ابوعثمان این دو آیه را تفسیری عرفانی می کند و بلد را تفسیر به قلب مومن میکند که اگر پاک و بی آرایش باشد، ثمره ای نیکو می دهد و انوار طاعات را بر اعضا آشکار می سازد و اگر قلب انسان پلید باشد، بدی و مخالفت و تاریکی را آشکار می سازد. در واقع او همه چیز را به درون و روان انسان مربوط می داند.

با توجه به شواهدی که در متون صوفیه آمده، ابوعثمان مردی فقیر نبوده و چه بسا از افراد محتشم و ثروتمند نیشابور بوده، تا آنجا که غلام و کنیز و چهارپا داشته است؛ البته او آدم وارسته ای بوده و با زیردستان خود با احترام رفتار می کرده است. «شیخ الاسلام گفت که بو عبدالله باکو گفت که شیخ بوجعفر فرغانی، خادم بوعثمان حیری بود. روزی پیش ابوعثمان می رفت. رکابدار وی بود- در نیشابور گلی بود سیاه و وحل عظیم، چون نمی و بارانی باشد- و بوعثمان بر اسب بود که وی ستام داشت و می رفت. بر دل بوجعفر بگذشت که او بر اسب بود چه داند که ایدر مرا چون است، یعنی از دشخواری. ساعتی بود، بوعثمان از اسب فرو نشست و وی را گفت: ورنشین. گفت: ای شیخ، زینهار! این چیست؟ می پیچید که بر نه نشینم.

آخر گفت: ورنشین یک بار، ورنشست و بوعثمان غاشیه ور گردن نهاد، در پیش وی برفت و بوجعفر بر اسب خیره و طیره می‌بود. صعب بدحال. آخر فرو نشست. شیخ گفت: فرغانی چون بودی ورنجا؟ گفت: ای شیخ، مپرس. من ور آنجا چنان بم که تو پیش من می‌رفتی، که تو بودی آنجا ورن که من پیش تو می‌رفتم. وی را به آن ادب کرد» (انصاری، ۱۳۶۲: ۴۱۴-۴۱۵).

او در طی ۶۸ سال زندگی صوفیانه اش همیشه ذکر خدا بر لب داشت و با خلق خدا با مهربانی و جوانمردی رفتار کرد. به استادانش ارادتی تام داشت؛ حتی اگر آنها او را از خود می‌رانند، ابوعثمان با مجاهده دوباره در محضر آنها حاضر می‌شد. «نقل است که ابوعثمان گفت: هنوز جوان بودم که ابوحفص مرا از پیش خود براند و گفت: نخواهم که دگر نزدیک من آیی. من هیچ نگفتم و دلم بار نداد که پشت بر وی کنم. همچنان روی سوی او، باز پس می‌رفتم گریان، تا از چشم او غایب شدم و در برابر او جایی ساختم و سوراخی بریدم که از آنجا او را می‌دیدم و عزم کردم که از آنجا بیرون نیایم مگر به فرمان شیخ. چون شیخ او را چنان دید و آن حال مشاهده کرد، او را بخواند و مقرب گردانید و دختر بدو داد» (عطار، ۱۳۶۳: ۴۷۷).

«ابوعثمان حیری در سال ۲۹۸ هـ ق در نیشابور درگذشت و در گورستان حیره در کنار مقبره استادش دفن شد» (محدث زاده و عباسی، ۱۳۷۷ ج ۱: ۱۷۸). «در حال نزاع چون پسرش جامه درید و فریاد کرد، ابوعثمان گفت: ای پسر! خلاف سنت کردی و خلاف سنت ظاهر کردن نشان نفاق بود، کما قال: کلُّ اِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ. و در حضور تمام جان تسلیم کرد» (عطار، ۱۳۶۳: ۴۸۳).

بررسی آراء و اقوال ابوعثمان حیری

«مقامات در واقع درجاتی است که صوفی با ریاضت بدان دست می‌یابد، اکتسابی و ماندنی است و به طلب و جهد از بذل مجهود حاصل می‌آید» (انصاری، ۱۳۷۵: ۳۷). بنا به گفته هجویری ابوعثمان سه مقام رجا، غیرت و شفقت را در محضر یحیی بن معاذ، شاه شجاع و

بوحفص حداد طی کرده است. (رک. هجویری، ۱۳۸۹: ۲۰۴_۲۰۵). ابوعثمان در سخنانش در مورد بعضی از مقامات اظهار نظر کرده که در ذیل آورده می شود.

«ورع دوری از شبهه و بیم افتادن در کارهای نارواست» (انصاری، ۱۳۷۵: ۳۸). «ابوعثمان را از ورع پرسیدند گفت: ابوصالح حمدون نزدیک درویشی بود به وقت نزع. آن مرد چون بمرد، ابوصالح چراغ فرونشاند. او را پرسیدند، گفت: تا اکنون روغن از آن وی بود، اکنون از آن وارثان است، روغن دیگر طلب کنید جز از این» (قشیری، ۱۳۴۵: ۱۷۱). «زهد در لغت ترک میل به چیزی است و در اصطلاح

صوفیان، بیزاری و اعراض از دنیا است» (انصاری، ۱۳۷۵: ۳۸). «زهد پیروی کامل از دستورهای دینی است، علاوه بر آن پرهیز از کارهای مشکوک است. رفتن به راه عزیمت است نه رخصت، یعنی احتراز از انجام کارهایی که حرمت و گناه آلود بودن آنها معلوم نیست، ولی شبهه ناک است، افزون بر ادای فرایض، سنت ها و نوافل را به جای آوردن، کم خواری و کم خوابی و کوشش در پاسداری از اوامر الهی است. در اسلام این گونه زهد وجود دارد؛ اما افراطی نیست» (گولپینارلی، ۱۳۶۹: ۳۲). یکی از ارکان تصوف ابوعثمان حیرری زهد است، زهدی که افراط در آن وجود ندارد. او مریدان و یارانش را به سوی زهد دعوت می کند؛ «گوید: خدای زاهد را زیادت آن دهد که خواهد و راغب را کم از آن دهد که خواهد و مستقیم را چندان دهد که خواهد» (قشیری، ۱۳۴۵: ۱۷۸). «ابوعثمان گفت: هر که زاهد شود در نصیب خویش از راحت و عز و ریاست، دلی فارغش پدید آید و رحمت بر بندگان خدای کند. گفت: زهد دست داشتن دنیا است و باک نداشتن، در دست هر که بود» (عطار، ۱۳۶۳: ۴۸۰).

البته ابوعثمان زاهد متعصب و سخت گیری نیست و گرایشش به سمت تساهل در امور دینی و عشق به خدا و مخلوقاتش است. «فقر در لغت نیازمندی و در اصطلاح، نیازمند به الله و بی نیاز بودن از ماسوی الله است» (انصاری، ۱۳۷۵: ۳۸). «ابوعثمان حیرری گفت: صلاح دل در چهار چیز است: در فقر به خدا و در استغناء از غیر خدا و تواضع و مراقبت. هر که اندیشه او در

جمله معانی خدای تعالی نبود، نصیب او در جمله معانی از خدا ناقص بود» (عطار، ۱۳۶۳: ۴۸۰). «صبر در لغت شکیبایی و در اصطلاح ترک شکایت از بلا به غیر خداست» (انصاری، ۱۳۷۵: ۳۹). «ابوعثمان گفت: صبر کردن بر طاعت تا فوت نشود از تو، طاعت بود و صبر کردن از معصیت تا نجات یابی از اصرار بر معصیت، هم طاعت باشد» (عطار، ۱۳۶۳: ۴۸۲). «توکل در لغت به معنی اعتماد و در اصطلاح تکیه کردن به آنچه نزد خداست و بریدن از آنچه در دست غیر خداست» (انصاری، ۱۳۷۵: ۳۹). ابوعثمان گفت: «توکل بسنده کردن است به خدای عز و جل و اعتماد کردن بر وی» (قشیری، ۱۳۴۵: ۲۵۰). «رضا خشنودی است و در اصطلاح عارفان شادمانی دل است به جریان قضا» (انصاری، ۱۳۷۵: ۴۰). «ابوعثمان گفت: چهل سال است تا در هر حال که مرا خدای بر آن بداشته است، کراهیت نداشته‌ام و از آن حال مرا به دیگری نبرد که من آن را کاره بوده‌ام» (قشیری، ۱۳۴۵: ۳۰۱).

ابوعثمان مانند اکثر صوفیان و عارفان گرایش به سماع داشته است. او سماع را به سبب احوال صوفیان طبقه بندی می‌کند. «ابوعثمان حیرتی گوید: سماع به سه روی بود، سماع مریدان و مبتدیان و ایشان احوال را استدعا کنند بدان و بر ایشان از فتنه و ریا نباید ترسیدن از آن. دیگر سماع صادقان بود، بدان اندر آن احوال خویش زیادت جویند و سماع بر موافقت وقت شنوند. سدیگر سماع اهل استقامت بود از عارفان، این گروه را اختیار نبود بر خدای به آنچه حال بر ایشان درآید از حرکت و سکون» (همان، ۶۰۶). «بوعمر و نجید گوید که احمد سری از بوعثمان پرسید که سماع چیست؟ پس تفسیر کرد "المُرِيدُ يَسْمَعُ فَيَعْلَبُ السَّمَاعَ عَلَيْهِ لِعَجْزِهِ فَيَصِيحُ وَ يَتَحَرَّكُ فِي أَوَّلِ سِمَاعِهِ لِضَعْفِهِ عَنْ حَمَلِ مَوْوَنِهِ السَّمَاعِ، وَالْعَارِفُ يَسْمَعُ وَ يَجْتَهِدُ فِي أَنْ لَا يُظْهَرَ عَلَيْهِ مِنَ السَّمَاعِ شَيْءٌ، فَإِذَا غَلَبَهُ صَاحَ صَاحَتَهُ مَغْلُوبٍ وَ هُوَ فِيهَا مَغْدُورٌ. وَالْمُسْتَقِيمُ يَسْمَعُ وَ لَا يَتَكَلَّفُ فِيهِ، فَإِنْ حَفَظَ سَكَنَ وَ إِنْ أزعَجَ إِنْزعَجَ وَ لَا يَتَكَلَّفُ فِي ذَا وَ لَا فِي ذَاكَ وَ هَوَاتِمَهُمْ حَالاً» (انصاری، ۱۳۶۲: ۳۷۷_۳۷۸). بین دو سخن ابوعثمان که در رساله قشیریه و طبقات الصوفیه انصاری آمده، تشابه وجود دارد و آن طبقه بندی شنوندگان سماع به

سه دسته مبتدیان، عارفان و پیران(عارفان کامل و مُرادان) است که سماع هریک از این سه گروه حالات خاصی دارد؛ البته او برای سماع آداب و تکلیف مشخصی معین نمی کند و بی تکلیفی در سماع را کامل ترین حال ها می داند که به عارفان اهل استقامت دست می دهد.

ابوعثمان مولاناگونه پس از ایراد سخنانی در مجلس وعظ به یکباره روی به خاموشی می آورد و می گوید: «اصل ما در این طریقت خاموشی است و بسنده کردن به علم خدای تعالی»(عطار، ۱۳۶۳: ۴۸۰).

ابوعثمان مسلکش بر ترک لذات دنیا و تفکر در آخرت و عشق به ذات پاک خداوند می باشد و مریدانش را به این مسلک دعوت می کند. «المُریدُ الَّذی ماتَ قلبُهُ عن کُلِّ شیءٍ دُونَ اللَّهِ وَحَدَّةٍ وَ یُریدُ قُرْبَهُ وَ یشتاقُ إِلَیْهِ حَتَّى تَذْهَبَ شَهَوَاتُ الدُّنْیَا عَنْ قَلْبِهِ لِشِدَّةِ شَوْقِهِ إِلَی رَبِّهِ»(کاشانی، ۱۳۲۵: ۱۰۸).

«ملامتیه گروهی هستند که از میان تصوف علیه متصوفان برخاسته اند. ملامتیان برای رسیدن به ذات باری به ذکرِ نقشی قایل نیستند، بلکه نقش فکر را می پذیرند. به نظر آنان به خدا فقط از راه عشق و جذب می توان رسید. [...] اهل ملامت تظاهر به زهد، عرفان و نیکی را هم نوعی قید و حتی نوعی خودپسندی و تلاش برای پسندیده واقع شدن تلقی می کردند. خود را از هرکس فروتر دیدن و فروتر نشانیدن و از هر آفریده ای پست تر شمردن، شعار آنها بود»(گولپینارلی، ۱۳۶۹: ۱۲۴-۱۲۵). رفتار ملامتیان در گروه درون گرایان هیجانی قرار دارد که به جهان مصداق های عینی بی اعتنائند و هیجان های درونی خویش را خوشایندتر از جهان پیرامونشان می دانند.(رک. بیلسکر، ۱۳۸۸: ۵۸-۵۹) «ملامتیان خراسان بیشتر اهل نیشابور بودند و این طریقه نیز در قرن سوم با مشایخی چون ابوحفص حداد و حمدون قصار آغاز شد و با مشایخی چون ابوعثمان حیری و عبدالله بن منازل و پیروان ایشان ادامه پیدا کرد»(پورجوادی، ۱۳۸۵: ۲۴). تفکر ملامتیه در آراء و سخنان ابوعثمان حیری به عنوان شاگرد و داماد ابوحفص حداد مشاهده می شود. «أخْبَرَنَا أَبُو حَازِمٍ أَخْبَرَنَا أَبُو عَمْرٍو بْنُ مَطَرٍ قَالَ حَضَرْتُ

مَجْلِسِ ابِي عَثْمَانَ الْحَيْرِيِّ زَاهِدٍ، فَخَرَجَ وَفَعَدَ عَلَيَّ مَوْضِعِهِ الَّذِي كَانَ يَقْعُدُ لِلتَّذْكِيرِ، فَسَكَتَ حَتَّى طَالَ سُكُوتُهُ، فَتَنَادَاهَا رَجُلٌ كَانَ يُعْرَفُ بِأَبِي الْعَبَّاسِ، نَرَى أَنْ تَقُولَ فِي سُكُوتِكَ شَيْءٌ، فَأَنْشَأُ يَقُولُ:

وَعَبْرٌ تَقِيَّ يَا مُرَّ النَّاسِ بِالتَّقَى
طَبِيبٌ يُدَاوِي النَّاسَ وَهُوَ عَلِيلٌ

قالَ فَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ وَالضَّجِيجِ» (خطیب بغدادی، ۱۳۱۰، ج ۹: ۱۰۱-۱۰۲).

در این حکایت، ابوعثمان خود را فرد گناهکار و ناپرهیزگاری می نامد که شیخ مجلسی شده و دیگران را به تقوا دعوت می کند و به حال خودش افسوس می خورد. حاضرین در مجلس نیز با شنیدن این سخنان ابوعثمان، منقلب شده و ضجه می زنند و گریه می کنند. در واقع اظهار به گناهکار بودن و فروتنی بسیار و کم ارزش شمردن عبادات خود، از ویژگی های ملامتیان است که در این سخنان ابوعثمان که در قالب بیتی عربی بیان شده، دیده می شود.

«ابوعثمان گفت: اصل تواضع از سه چیز است: از آن که بنده از جهل خویش یاد کند و از آنکه از گناه خویش یاد کند و از آنکه احتیاج خویش به خدای تعالی یاد کند» (عطارد، ۱۳۶۳: ۴۸۱).

حکایتی نیز در تذکره الاولیاء آمده که ابوحفص حداد شاگردش ابوعثمان حیرری را که مغرور به جاه و مقامش شده و همچنین بیم انجام گناهی را دارد به سوی یوسف بن حسین از شیوخ ملامتیه در ری راهنمایی می کند. «در نیشابور بازرگانی کنیزکی ترک داشت، به هزار دینار خریده و غریمی داشت در شهر دیگر. خواست که به تعجیل برود و مال خود از وی بستاند و در نیشابور بر کس اعتماد نداشت که کنیزک را به وی سپارد. پیش ابوعثمان حیرری آمد و حال باز نمود. ابوعثمان گفت: قبول نمی کنم. شفاعت بسیار کرد و گفت: در حرم خود او را راه ده که هر چه زودتر بازآیم. القصه قبول کرد و بازرگان برفت. ابوعثمان را بی اختیار نظری بر آن کنیزک افتاد و عاشق او شد، چنانکه بی طاقت گشت. ندانست که چه کند، برخاست و پیش شیخ خود ابوحفص حداد رفت. ابوحفص او را گفت که: تو را به ری می باید رفت پیش یوسف بن حسین، ابوعثمان در حال عزم عراق کرد. چون به ری رسید مقام یوسف بن حسین

پرسید، گفتند: آن زندیق مباحی را چه کنی؟ تو از اهل صلاح می‌نمایی. تو را صحبت او زیان دارد، از این نوع‌ها بسیار بگفتند. ابوعثمان از رفتن پشیمان گشت و بازگشت. چون به نیشابور آمد، ابوحفص گفت: یوسف بن حسین را دیدی؟ گفت: نه. گفت: چرا؟ حال باز گفت که، شنیدم که مردی چنین و چنین است، نرفتم و بازآمدم! ابوحفص گفت: بازگرد و او را ببین! ابوعثمان بازگشت و باز ری آمد و خانه او پرسید، صد چندان دیگر بگفتند. او گفت: مرا مهمی است پیش او. تا نشان دادند. چون به در خانه او رسید پیری دید نشسته، پسری امرد صاحب جمال پیش او و صراحی و پیاله نهاده و نور از روی او می‌ریخت. درآمد و سلام کرد و بنشست. شیخ یوسف در سخن آمد و چندان سخن عالی بگفت که ابوعثمان متحیر شد. پس گفت: ای خواجه! از برای خدای، با چنین کلمات و چنین مشاهده این چه حال است که تو داری؟ خمر و امرد؟ یوسف گفت: این امرد پسر من است، قرآنش می‌آموزم و در این گلخن صراحی افتاده بود، برداشتم پاک بشستم و پر آب کردم تا هر که خواهد باز خورد، که کوزه نداشتم. ابوعثمان گفت: از برای خدا چرا چنین می‌کنی تا مردم می‌گویند آنچه می‌گویند؟ یوسف گفت: از برای آن می‌کنم تا هیچ کس کنیزک ترک به معتمدی به خانه من نفرستد. ابوعثمان چون این بشنید، در پای شیخ افتاد و دانست که هر که به صلاح مشهورتر است، در کار او رگی از ملامت است» (عطار، ۱۳۶۳: ۳۸۶).

ابوعثمان کردار را بر گفتار ترجیح می‌داد. «گفت: کرداری از حکیم در مورد هزار مرد از موعظه هزار مرد برای مردی سودمندتر است» (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۲۹۵). «گفت: واعظ نیست او که به زبان خلق را پند دهد و آنچه گوید خود نکند. حکیم نیست او که بر زبان حکمت راند و اعمال و سیرت او بر وفق حکمت نبود» (مبیدی، ۱۳۳۸، ج ۳: ۴۴۱). «گوید: چون مرید چیزی شنود از علم قوم و کار کند بدان، نور آن تا آخر عمرش اندر دل وی بود و نفع آن بدو رسد و اگر از آن سخن گوید هر که شنود وی را سود دارد و هر که چیزی شنود از علم ایشان

و بر آن کار نکند، حکایتی بود که یاد گیرد، روزی چند برآید فراموش کند» (قشیری، ۱۳۴۵: ۳۱۳).

در تفکر اسلامی نفس به عنوان دشمنی پنهان و نزدیک تر از هر چیز به انسان است، اوست که انسان را به سوی بدی ها هدایت می کند و مبارزه با نفس، جهاد اکبر خوانده می شود. مولانا با توجه به آموزه های اسلامی ابیاتی درباره مبارزه با نفس دارد که در ذیل آورده می شود.

ای شهان کشتیم ما خصم برون	ماند خصمی زو بتر در اندرون
کشتن این، کار عقل و هوش نیست	شیر باطن سُخره خرگوش نیست
دوزخ است این نفس و دوزخ اژدهاست	کو به دریاها نگردهد کم و کاست...
چونکه وا گشتم ز پیکار برون	روی آوردم به پیکار درون
قد رَجَعْنَا مِنْ جِهَادِ الْأَصْغَرِ	با نبی، اندر جهاد اکبریم (مولوی، ۱۳۷۷ ج ۱:
۳۸۹-۳۸۵)	

ابوعثمان نیز سخنانی درباره جهاد با نفس دارد. «ابوعثمان گوید: هیچ کس عیب های نفس خویش نبیند، مادام که او را از خویشتن چیزی نیکو آید، عیب های خویش کسی بیند کی اندر حال ها، خویشتن را نکوهیده دارد» (قشیری، ۱۳۴۵: ۱۵۱-۱۵۲). او همچنین ریشه تکبر را نیز نفس می داند. «العجبُ يتولدُ من رؤيه النفس و ذكرها و رؤيه الخلق و ذكرهم» (سلمی، ۱۳۴۸: ۱۷۲).

مشتاق مرگ بودن و لقای الهی یکی از ویژگی های تصوف و عرفان است تا آنجا که مولانا می گوید در مرگ من گریه نکنید و ساز و دهل بزنید و شاد باشید که من به دیدار معشوق می روم.

به روز مرگ چو تابوت من روان باشد	گمان مبرکه مرا درد این جهان باشد
برای من مگری و مگو دریغ دریغ	به دوغ دیو درافتی دریغ آن باشد

جنازه‌ام چو ببینی مگو فراق فراق

مرا وصال و ملاقات آن زمان

باشد

مرا به گورسپاری مگو وداع وداع

که گور پرده جمعیت جنان باشد

فروشدن چو بدیدی برآمدن بنگر

غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد ...

(مولوی، ۱۳۸۸: ۵۳۲)

«زیگموند فروید غرایز را به دو طبقه تقسیم کرد: غرایز زندگی و غرایز مرگ. هدف غرایز زندگی از جمله گرسنگی، کشش جنسی، تشنگی، صیانت نفس و بقای نوع است. این‌ها نیروی خلاقند که خود زندگی را حفظ می‌کنند و شکلی از انرژی که از طریق آن جلوه گر می‌شود، لیبدو نامیده می‌شود. غریزه مرگ یک نیروی مخرب است. این نیرو می‌تواند به درون متوجه شود؛ مانند خودکشی و آزارطلبی یا به بیرون مانند پرخاشگری و نفرت. فروید معتقد بود که ما به گونه‌ی مقاومت ناپذیری به سوی مرگ کشیده می‌شویم» (شولتز، ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۶۵). «این گفته فروید معروف است که هدف هر زندگی مرگ است و زندگی فقط راهی است غیر مستقیم به سوی مرگ و نیستی» (سیاسی، ۱۳۵۴: ۲۵۷). شباهت دیدگاه فروید با عرفا و صوفیان این است که هر دو می‌گویند زندگی راهی به مقصد مرگ است و انسان‌گرایی درونی به سوی مرگ دارد؛ اما فروید با توجه به اینکه انسانی لائیک است، مرگ را پایان هستی می‌داند؛ اما عرفا و صوفیان مرگ را آغازی برای زندگی جاودان و از آن مهم‌تر لقای الهی می‌دانند؛ به همین دلیل آنها گرایش به سوی مرگ دارند. ابوعثمان حیری نیز این ویژگی را دارد و مرگ را وصال الهی می‌داند. «شوق، دوستی مرگ است بر بساط راحت» (قشیری، ۱۳۴۵: ۵۷۶). «و گفت: شوق ثمره‌ی محبت بود. هر که خدای را دوست دارد، آرزومند خدا و لقاء خدا بود» (عطار، ۱۳۶۳: ۴۸۱). «ابوعثمان حیری در قول خدای تعالی "فان اجل الله لات" که این تعزیتی است مشتاقان را گفت: این و معنیش آن است که من می‌دانم که اشتیاق شما به من

بسیار است و من وعده نهاده‌ام شما را و نزدیک است که شما بدان رسید که بدان مشتاقید» (قشیری، ۱۳۴۵: ۵۸۰).

ابوعثمان ریشه دشمنی و بدی‌ها را طمع می‌داند، طمعی که در تمام امور می‌توان باشد. «گفت: اصل عداوت از سه چیز است: طمع در مال و طمع در گرامی داشتن مردمان و طمع در قبول کردن خلق» (عطار، ۱۳۶۳: ۴۸۲).

تعالیم اخلاقی و اجتماعی از نکات مثبت تصوف و عرفان ایرانی است. صوفیان و عارفان انسان‌ها را به احترام متقابل دعوت می‌کنند. ابوعثمان حیری نیز از این قاعده مستثنی نیست و در سخنان خود انسان‌ها را به احترام متقابل و نیکی دعوت می‌کند. «گفته است: حق صحبت آن است که مال خود را بر برادر خود موسع داری و به مال وی طمع نکنی و انصاف از خود بدهی و از وی انصاف طلب نکنی و متابع او باشی و از وی طلب متابعت خود نکنی و اندک نیکی از او بسیار دانی و نیکی بسیار از خود اندک» (کاشانی، ۱۳۲۵: ۲۴۴).

انجمن علمی زبان ادبی فارسی

ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

نتیجه‌گیری

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

بر اساس نظریات یونگ ابوعثمان حیری با توجه به داشتن ویژگی‌هایی همچون خونسردی، نهان‌بینی و کم‌توجهی به دنیای بیرون، شخصیتی درون‌گرا داشته است. کرچمر درون‌گرایان را در گروه لاغر اندامان قرار می‌دهد؛ پس ابوعثمان لاغر اندام بوده است. ابوعثمان از صوفیان معتبر خراسان بوده که یاران و مریدان بسیار داشته و به او مقتدای ربّانی می‌گفته‌اند به سبب آن که مریدانش را به بهترین نحو آموزش می‌داده است. او صوفی صاحب خانقاه بوده و گاه در نقش یک مصلح اجتماعی یا مبلغ دینی مردم را با روش درست و پسندیده به پاکی و دینداری دعوت می‌کرده است. او در تصوف پیرو استادش

ابوحفص حداد بوده و به مکتب ملامتیه گرایش داشته است. از ارکان تصوف او زهد است، زهدی که در آن افراط وجود ندارد. مسلک او بر ترک لذات دنیا و تفکر در آخرت و عشق به ذات پاک الهی است. او از محتشانم نیشابور بوده و اصطلاح فقر که در سخنانش آمده، منظور فقر به خداوند و استغنا از خلق می باشد. ابوعثمان نفس را به عنوان بزرگ ترین دشمن انسان می داند و مبارزه با او را جهاد اکبر می نامد. او مانند دیگر صوفیان و عارفان مرگ را وصال الهی می داند. ابوعثمان در سخنانش انسان ها را به احترام متقابل و نیکی به یکدیگر دعوت می کند. او سماع را به سبب احوال صوفیان به سه دسته مبتدیان، عارفان و عارفان کامل تقسیم می کند و برای هر یک احوالاتی را برمی شمارد. با توجه به سخنان ابوعثمان که در متون صوفیه آمده و همچنین تفاسیری که بر قرآن کریم داشته، او رفتار تساهل آمیزی در امور دینی داشته است. در کل می توان گفت که ابوعثمان حیری صوفی میانه رویی بوده که احوال و اقوالش مورد توجه نویسندگان صوفی قرار گرفته و هر جا که لازم شده از سخنان او بهره برده اند.

انجمن علمی زبان ادبی فارسی

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منابع

- انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۶۲). طبقات الصوفیه. به اهتمام محمد سرور مولایی، تهران: توس.
- انصاری، قاسم. (۱۳۷۵). مبانی عرفان و تصوف. تهران: طهوری.
- ابن سینا، ابی علی الحسین بن عبدالله. (۱۳۳۲). اشارات و تنبیهات. با مقدمه و حواشی و تصحیح احسان یار شاطر، تهران: انجمن آثار ملی.
- بیلسکر، ریچارد. (۱۳۸۸). اندیشه یونگ. ترجمه حسین پاینده، تهران: آشیان.
- پورجوادی، نصرالله. (۱۳۸۵). پژوهشهای عرفانی. جستجو در منابع کهن، تهران: نی.
- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۳۶). نفحات الانس. به اهتمام مهدی توحیدی پور، تهران: محمودی.
- خطیب بغدادی، للحافظ ابی بکر احمد بن علی. (۱۳۱۰). تاریخ بغداد. ۱۲ ج، قاهره: مکتبه الخانجی.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران.
- سراج طوسی، ابی نصر. (۱۳۸۲). اللمع. ترجمه مهدی محبتی، تهران: اساطیر.
- سلمی، عبدالرحمن. (۱۳۴۸). طبقات الصوفیه. به تحقیق نورالدین شریبه، بیروت: مکتبه الهلال.
- سیاسی، علی اکبر. (۱۳۵۴). نظریه های مربوط به شخصیت. تهران: دانشگاه تهران.
- سیاسی، علی اکبر. (۱۳۵۲). روان شناسی شخصیت. تهران: امیرکبیر.
- شولتز، دوان پی و سیدنی الن شولتز. (۱۳۷۵). تاریخ روانشناسی نوین. به ترجمه علی اکبر سیف و ...، ۲ ج، تهران: رشد.
- عطار نیشابوری، فرید الدین. (۱۳۶۳). تذکره الاولیاء. تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۴۵). ترجمه رساله قشیریه. تصحیح فروزانفر، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۲۵). مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه. تصحیح جلال همایی، تهران: کتابخانه سنایی.

گولپینارلی، عبدالباقی. (۱۳۶۹). تصوف، در یکصد پرسش و پاسخ. ترجمه توفیق سبحانی، تهران: دریا.

محدث زاده، حسین و حبیب الله عباسی. (۱۳۷۷). اثر آفرینان؛ زندگی نامه نام آوران فرهنگی ایران. زیر نظر کمال حاج سید جوادی، ۶ ج، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۸۸). غزلیات شمس تبریز. مقدمه و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.

مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۷). مثنوی معنوی. شرح کریم زمانی، ۷ ج، تهران: اطلاعات. میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۳۸). کشف الاسرار و عده الابرار. به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: دانشگاه تهران.

نوربخش، جواد. (۱۳۸۱). پیران خراسان. تهران: یلدا قلم. آبرین علمی زبان ادبی فارسی
هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۹). کشف المحجوب. مقدمه، تصحیح و تعلیقات

محمود عبادی، تهران: سروش. **سیستمین نمایش ملی پژوهش های ادبی**

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱